

نوع مقاله: پژوهشی

حاکمیت دینی در اندیشه و آثار تفسیری عالمان حوزه علمیه قم در سده اخیر*

محمدجواد نوروزی فرانی / استاد گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

Mohamadjavadnoroz@yahoo.com

orcid.org/0000_0003_1443_0266

دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۵ - پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۵

چکیده

این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی اندیشه و رهاورد تفسیری عالمان اسلامی معاصر حوزه علمیه قم (سده چهاردهم شمسی) در موضوع «حاکمیت دینی» را بررسی کرده است. هدف پژوهش حاضر تبیین حاکمیت دینی در اندیشه و آثار تفسیری این اندیشوران و بیان موضع آنان در این باره است. بدین منظور به بازیابی، تحلیل و تبیین دستاوردهای تفسیری این متفکران ذیل شاخص‌های شش‌گانه حاکمیت دینی پرداخته است: ۱. حاکمیت دینی به‌مثابه حاکمیت عدالت و ارزش‌ها؛

۲. پیوستگی دین و سیاست؛ ۳. ضرورت حکومت؛ ۴. مشروعیت حکومت؛ ۵. مردمی بودن حکومت؛ ۶ ساختار حکومت. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حاصل اندیشه‌ورزی عالمان اسلامی معاصر حوزه علمیه قم در تفسیر آیات مربوط به حاکمیت دینی، دارای دو وجه ایجابی و سلبی است. در وجه سلبی رهاورد تفسیری این اندیشمندان عبارت است از: مناقشه و نقد و نفی مشروعیت نظام سیاسی و بنیان‌های حاکمیت طاغوتی؛ و در وجه ایجابی دستاورد تفسیری این اندیشوران عبارت است از: تبیین مؤلفه‌های حاکمیت دینی و الهی و تشریح ابعاد آن، به‌ویژه در عصر غیبت معصوم.

کلیدواژه‌ها: حاکمیت دینی، سیاست و حکومت، تفسیر آیات سیاسی قرآن، حوزه علمیه قم، سده چهاردهم.

ورود حوزه علمیّه قم در قرن چهاردهم هجری شمسی به عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی با وجود سیطره حاکمیت طاغوتی پهلوی در ایران، بازتاب‌های گوناگونی برای مردم ایران و نیز دانش‌های دینی رایج حوزه‌های علمیه، از جمله فقه و تفسیر قرآن داشت. دگرگونی در دینداری مردم و گسترش مطالعات اسلامی به عرصه سیاست و حکومت را می‌توان از جمله دستاوردهای عام این حرکت حوزه قم برشمرد. در ایران معاصر با اینکه رژیم پهلوی آشکارا درصدد حاکمیت سکولاریسم، بلکه بی‌دینی در جامعه بود، حوزه‌های علمیه به‌رغم فشارهای سیاسی و اجتماعی، در جهت رسالت الهی و دینی خود، در زمینه تقویت بنیان‌های دینی و گسترش دینداری جامعه ایران، بلکه جهان اسلام کوشیدند. راهبرد نظام طاغوتی «حذف دین از کلیه مناسبات سیاسی اجتماعی جامعه» بود؛ اما حوزه علمیّه قم و اندیشمندان برجسته آن راهبرد «تحقق حاکمیت دینی» را در ایران و جوامع اسلامی شیعی پی گرفتند. یکی از پیامدهای این راهبرد اساسی، تلاش وافر علمی متفکران معاصر حوزه علمیّه قم در بررسی موضوع «حاکمیت دینی» و تبیین ابعاد و کمّ و کیف آن براساس آموزه‌های قرآن و روایات بود. این تلاش را می‌توان در گسترش مطالعات سیاسی دینی و تألیف آثار تفسیری فاخر با رویکرد سیاسی و اجتماعی در سده اخیر مشاهده کرد. مقوله «حاکمیت دینی» علاوه بر اینکه از پایه‌های اساسی اندیشه اسلامی است، اما توجه ویژه به آن در دوره معاصر متأثر از برخی عوامل فکری، سیاسی و اوضاع و احوال فرهنگی جامعه ایران و کشورهای اسلامی بوده است. در ایران معاصر مسئله «حاکمیت دینی»، به‌ویژه پس از نهضت مشروطه به مقوله‌ای مهم و درخور توجه تبدیل شد.

مقاله پیش‌رو ناظر به موضوع «سیاست و حکومت در قرآن» است و آن را از خلال دستاوردهای تفسیری عالمان معاصر حوزه علمیّه قم در مقوله «حاکمیت دینی» تحلیل و تبیین کرده است. شیوه مطالعه و گردآوری اطلاعات در این مقاله اسنادی است و از حیث حل مسئله، روش آن «توصیفی - تحلیلی» است؛ یعنی آثار تفسیری اندیشوران معاصر حوزه در مقوله «حاکمیت دینی» ذیل شاخص‌های شش‌گانه‌ای که ذکر خواهد شد، توصیف و تحلیل گردیده است.

تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد، مسئله «حاکمیت دینی» از حیث قرآنی و تفسیری در اندیشه عالمان معاصر حوزوی با این نگاه بررسی نشده است، اگرچه اندیشه‌های سیاسی برخی از این عالمان، به صورت مجزا در قالب مقاله یا پایان‌نامه از سوی تعدادی از پژوهشگران واکاوی شده است. بنابراین اثری در بررسی دیدگاه و رهاورد تفسیری اصلی‌ترین متفکران معاصر حوزه علمیّه قم در موضوع «حاکمیت دینی» - به‌مثابه یک مجموعه - یافت نشد و بدین‌روی بی‌نیاز از پژوهش‌های جدید در این‌باره نیستیم.

پیش از ورود به محورهای اصلی بحث لازم است برخی از مفاهیم و مقولات پژوهش حاضر تبیین گردد و به شاخص‌های حاکمیت دینی به صورت گذرا اشاره شود.

۱. بررسی مفاهیم

این پژوهش با سه مفهوم اساسی سروکار دارد که فهم مباحث پیش‌رو متوقف بر درک درست آنهاست: ۱. حاکمیت دینی؛ ۲. اندیشه و آثار تفسیری؛ ۳. حوزه علمیة قم.

۱-۱. «حاکمیت دینی»

«حاکمیت» در دانش سیاسی بیانگر اقتدار یک نظام سیاسی در جهت تحقق قواعد و مقررات در عرصه جامعه و استقلال از بیگانه است. در دانش سیاسی و حقوق، «حاکمیت» عبارت از قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر است؛ بدین معنا که در حوزه اقتدارش دارای نیرویی است خودجوش که از نیروی دیگری بر نمی‌خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند، وجود ندارد (قاضی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۰). «حاکمیت دینی» تدبیر امر جامعه براساس دین است. در منطق قرآن کریم «حاکمیت دینی» در مقابل «حاکمیت طاغوتی» قرار دارد.

طبعاً مسئله حاکمیت به‌گونه‌ای ژرف با فلسفه مشروعیت حکومت ارتباط و بستگی دارد. به دیگر سخن، چگونگی منشأ حاکمیت به‌گونه‌ای است که به حکومت مشروعیت نیز می‌بخشد. در این مفهوم، «حاکمیت» مفهومی سیاسی است که به حاکم در چارچوب حکومت اقتدار و مشروعیت می‌بخشد. بر این اساس حاکمیت ملی و یا با منشأ مردم یکی از مهم‌ترین اصولی است که ریشه در انقلاب فرانسه دارد (ویژه، ۱۳۸۵)؛ چنان که حاکمیت بر مبنای خواست الهی و تحقق ارزش‌های دینی یکی از مهم‌ترین اصول برگرفته از انقلاب اسلامی در ایران است. در جامعه‌ای که دین مبنای رفتار سیاسی قرار گیرد، در تمام ساحت‌های اداره جامعه - اعم از تقنین، اجرا و قضاوت - مرجعیت امر جامعه به دین سپرده می‌شود. نتیجه این امر آن است که دولت دینی نهادهای گوناگون خود را در قبال تحقق جامعیت دین متعهد می‌داند. بر این اساس، هر حکومتی به اتکای حاکمیت خود حکم می‌راند؛ زیرا ارکان و نهادهای حکومتی همه تصمیم‌ها و تدبیرها را از مشروعیت حق حاکمیت آن حکومت و دولت کسب می‌کند (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۳۱-۳۲). بر این اساس، حاکمیت دینی به‌مثابه حاکمیت عدالت، انصاف و ارزش‌های الهی بر مجموعه انسان است؛ حاکمیتی که هدف آن آبادانی جسم و جان، عواطف و اخلاق انسانی، دنیا و آخرت بر مبنای ارزش‌های توحیدی است. در عرصه سیاسی هدف چنین حاکمیتی تحقق دولتی به نام «اسلام» است (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۳/۶/۴).

۱-۲. «اندیشه و آثار تفسیری»

«اندیشه و آثار تفسیری» به تأملات نظری و علمی در حوزه تفسیر آیات و تألیف و تدوین آنها در قالب کتاب یا مقاله یا مجموعه درس‌گفتارهایی با موضوع «تفسیر قرآن» گفته می‌شود و در این مقاله منظور از «آثار تفسیری» تألیفاتی است که عالمان حوزه قم در قرن اخیر در مسئله حاکمیت دینی و به صورت عام‌تر در مقولات سیاست و حکومت از منظر قرآن به‌عنوان تألیف تفسیری نگاشته و تولید کرده‌اند، خواه به‌مثابه تفسیر هریک از آیات مرتبط با

این موضوع در درون یک اثر کامل تفسیری یا در لابه‌لای تفسیر یک سوره خاص از قرآن و خواه در قالب بررسی موضوعی آیات مرتبط با سیاست و حکومت در قرآن که از آن به «تفسیر موضوعی» یاد می‌شود.

اما مهم‌ترین آثار و تفاسیری که در مسئله «حاکمیت دینی» مد نظر این مقاله قرار گرفته و در این پژوهش از آنها استفاده شده، به شرح ذیل است:

۱. *المیزان فی تفسیر القرآن*، علامه سیدمحمدحسین طباطبائی (م ۱۳۶۰):

۲. *تفسیر نمونه*، آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی و گروهی از فضلاء حوزه علمیه قم؛

۳. *معارف قرآن*، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی؛

۴. *مفاهیم القرآن*، آیت‌الله جعفر سبحانی؛

۵. *تسنیم در تفسیر قرآن کریم*، آیت‌الله عبدالله جوادی آملی.

۱-۳. «حوزه علمیه قم»

منظور از «حوزه علمیه قم» مؤسسه و نهاد آموزشی و پژوهشی دینی مستقر در شهر قم است که سابقه‌ای بیش از هزار سال دارد که در قرن اخیر از سوی آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۳۰۰ تجدید حیات شده است. گرچه این بازتأسیس با کودتای رضاخانی و سیطره استبداد سلسله پهلوی در ایران مصادف بود، اما با درایت و تدبیر آیت‌الله حائری، نقطه عطفی در وضع و فعالیت حوزه علمیه قم از نظر کمی و کیفی به وجود آمد و این مؤسسه عظیم و وزین علمی بستر تربیت متفکرانی برجسته و تألیف آثاری گرانسنگ در همه موضوعات علوم اسلامی شد.

پس از رحلت آیت‌الله حائری در دوره «فترت» تا ورود آیت‌الله بروجردی به قم، اداره حوزه علمیه قم بر عهده علمای ثلاث (حضرات آیات عظام حجت کوه‌کمری، خوانساری و صدر) قرار گرفت (شمس و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۱۰۶) و با مهاجرت آیت‌الله بروجردی به حوزه قم، به تدریج دوران بالندگی حوزه علمیه قم آغاز شد و پس از رحلت آیت‌الله بروجردی با شروع نهضت امام خمینی علیه السلام و پیروزی آن، دوران شکوفایی و محوریت و مرجعیت حوزه علمیه قم برای گسترش علوم اسلامی به اقصا نقاط عالم رقم خورد. منظور از «حوزه علمیه قم» در این مقاله تنها مقطعی از حیات آن است که از زمان بازتأسیس آن در آغاز سده چهاردهم تا به امروز را دربر می‌گیرد که برابر با کل قرن اخیر شمسی است.

۲. شاخص‌های حاکمیت دینی

حاکمیت دینی دارای شاخص‌های ذیل است:

۲-۱. حاکمیت دینی به‌مثابه حاکمیت عدالت و ارزش‌های الهی

حاکمیت دینی در مقابل حاکمیت طاغوتی به دنبال اقامه دین و حاکمیت قسط و عدالت است: «لیقوم الناس بالقسط»

(حدید: ۲۵).

۲-۲. پیوستگی دین و سیاست

مؤلفه مهم حاکمیت دینی پیوستگی دین و سیاست است. مطابق این مؤلفه، دین در واقعیت زندگی مردم تأثیرگذار است و هدف بعثت پیامبران دین و دنیا و اداره زندگی مردم و تحقق جامعه‌ای براساس ارزش‌های الهی است: «أَنِ أَيْمُوا الدِّينَ وَ لَاتَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شوری: ۱۳).

۲-۳. ضرورت حکومت

شاخص دیگر حاکمیت دینی تأکید بر ضرورت تشکیل حکومت و ایجاد نظام سیاسی در جهت اداره جامعه با توجه به سه رکن اساسی آن یعنی «تقنین»، «اجرا» و «قضات» است.

۲-۴. مشروعیت الهی

شاخص دیگر حاکمیت دینی «مشروعیت الهی» است. «مشروعیت» به معنای حقانیت، بیانگر این نکته است که حاکمیت از مبدأ الهی نشئت می‌گیرد و مبتنی بر تحقق قانون الهی و فرمانبرداری از حاکمی است که خداوند او را برای مدیریت جامعه نصب کرده است. بر این اساس خاستگاه و منشأ حاکمیت خداوند است و همه اجزای حاکمیت دینی باید در راستای مشیت و خواست الهی گام بردارند. اسلام مجرای تحقق ولایت الهی است که این امر به پیامبر اکرم ﷺ و پس از او به ائمه اطهار^(ع) و در عصر غیبت به فقها واگذار شده است.

۲-۵. مردمی بودن

شاخص مهم دیگر حاکمیت دینی مردمی بودن حکومت است (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۹/۲/۱). تدین و اعتقاد مردم به دین مقتضی شکل‌گیری حکومت دینی در کشور است و خواست مردم مبنای وجود حکومت دینی در کشور بوده و بدون بیعت مردم حاکمی سرکار نخواهد آمد (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۷/۱۲/۴).

۲-۶. ساختار حکومت

یکی دیگر از شاخص‌های حاکمیت دینی ساختار حکومت است. معمولاً ساختار یک نظام سیاسی یا حکومت به مجموعه‌ای به هم پیوسته از فعالیت‌های سیاسی گفته می‌شود که شمار بزرگی از کارگزاران آن نظام یا حکومت با هدف خاصی تعهد کرده‌اند آن را انجام دهند. نوع ساختار حکومت‌ها برحسب نوع عناصر تشکیل‌دهنده عوامل و کارگزاران و اهداف و تعهداتشان متفاوت است. از این رو ساختار حکومت دینی با ساختار حکومت «سکولار» یا «لائیک» یکی نیست.

۳. رهاوردهای تفسیری متفکران معاصر حوزه قم در باب حاکمیت دینی

پیش از این شش شاخص اساسی را برای حاکمیت دینی برشمردیم. اکنون براساس آن شاخص‌ها، با استناد به آثار و تفاسیر قرآنی اندیشوران حوزه علمیة قم در دوره معاصر، به بیان و تحلیل رهاوردهای تفسیری آنان در باب حاکمیت دینی می‌پردازیم:

۳-۱. حاکمیت دینی به‌مثابه حاکمیت عدالت، و ارزش‌های الهی

فلسفه وجود حاکمیت در جوامع، ساماندهی زندگی اجتماعی است. متناسب با ساخت وجودی انسان، کارویژه‌هایی برای حاکمیت دینی تعریف شده است. انسان نیازمند هویت‌یابی جمعی بر پایه دین و ارزش‌های توحیدی یا الگوهای دیگری است که امروزه در قالب ایدئولوژی‌های سیاسی مطرح‌اند (راش، ۱۳۹۵، ص ۱۰۵).

از منظر علامه طباطبائی دین شیوه زندگی است که براساس آن باورها، ملکات نفسانی و رفتارها شکل می‌گیرد (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۲، ص ۳۶۵). «دین» به منای عام، همه ادیان را دربر می‌گیرد (همان، ج ۸، ص ۱۳۴). اما دین واقعی دغدغه درستی مسیر زیستن و سعادت واقعی را دارد (همان، ج ۷، ص ۱۹۲).

پس دین حقیقی از نظر علامه طباطبائی، همان روش پیموده‌شده‌ای است که هدف از آن رسیدن به سعادت حقیقی است. مطابق تعریف یادشده از «دین» می‌توان دریافت که اولاً، واژه «دین» اختصاص به دین حق ندارد، بلکه واقعیتی در زندگی بشر است که می‌تواند حق و یا باطل باشد. ثانیاً، دین امری ضروری در زندگی است؛ زیرا همگان بر یک شیوه خاص زندگی می‌کنند.

دین به‌مثابه یک واقعیت گسترده، بر تمام ابعاد زندگی بشر سایه افکنده است. دین - چه حق و چه باطل - دارای ساختاری است که عرصه‌های گوناگون زندگی را دربر می‌گیرد. از نظر علامه طباطبائی، اسلام مشتمل بر معارف، اخلاق و قوانین عملی شیوه زندگی است. به تعبیر ایشان:

ان لهذا الدین اصلاً فی الکنون و الخلقه و الواقع الحق، یدعو الیه النبی ﷺ و یندب الناس الی الاسلام و الخضوع له و یسمی اتخاذه سته فی الحیاة، اسلاماً لله تعالی (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۹، ص ۲۴۱).

شاخص مهم «حاکمیت سیاسی»، چه دینی و با درونمایه اسلام و یا غیردینی، اعم از ایدئولوژی‌های مختلف فردگرایی (لیبرالیسم) یا جمع‌گرایی (سوسیالیسم) و یا دیگر ایدئولوژی‌ها، هویت‌یابی سیاسی است. تجلی این امر در سه عرصه اساسی حائز اهمیت است:

۱. مجموعه باورهای شهروندان و اینکه چگونه می‌اندیشند؛ ظهور خارجی این باورها نظریه «حاکمیت سیاسی» است که نظریه «ولایت فقیه» در عصر غیبت نقطه مرکزی آن در جمهوری اسلامی ایران است.

۲. مجموعه قواعد و مقرراتی که با هدف نظم سیاسی در هر جامعه‌ای نشئت‌گرفته از حاکمیت است. با پذیرش زندگی اجتماعی وجود قانون ضرورت می‌یابد. انتخاب این نظام ارزشی در باب ضرورت مقایسه میان مکاتب حقوقی امر مهمی است. یک مسئله مهم مطرح‌نظر مفسران اسلامی مقایسه مکاتب حقوقی، از جمله مکتب «حقوق طبیعی»، مکتب «حقوق اثبات‌گرایانه» و مکتب و نظام حقوقی اسلام است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۷۸-۷۹).

آیت‌الله مصباح یزدی در باب ضرورت وجود قانون، ارزش‌ها، حقوق و قواعد حقوقی در جامعه معتقد است: بشر موجودی اجتماعی است، هرچند در اجتماعی بودن آن میان فلاسفه اجتماعی و حقوق اختلافات فراوانی بروز کرده است. ایشان از سوی دیگر معتقد است: در زندگی اجتماعی تراحم‌ها و اختلاف‌هایی به وجود می‌آید و لازمه رفع آنها

قانون و تبعیت از نظام ارزشی است (همان، ص ۵۰-۵۳). به اعتقاد ایشان انسان هرچند رشد عقلی پیدا کند، قادر به رفع این اختلافها و تزاخمها نیست. از این رو برای رفع آنها نیازمند دولت و نظام سیاسی است.

۳. سبک زندگی و چگونگی کنشگری شهروندان در عرصه‌های گوناگون حیات، ناشی از حاکمیت قانون و ارزش‌های الهی است که به‌مثابه دیگر شاخص حاکمیت دینی مدنظر قرار می‌گیرد. *آیت‌الله مصباح یزدی* پس از طبقه‌بندی احکام اجتماعی قرآن و اسلام به دو دسته احکام «دستوری» و «توصیفی» و توجه دادن به اینکه احکام دستوری اسلام ریشه در مصالح و مفاسد نفس‌الامری دارد، به تبیین مفهوم «عدالت» به‌مثابه مفهومی اساسی در نظام ارزشی اسلام و به‌مثابه یکی از اهداف حاکمیت دینی پرداخته و ضمن مقایسه مکاتب گوناگون در تبیین مفهوم «عدالت» و اینکه آنچه در باب عدالت اهمیت دارد مصادیق عدالت است، تفاوت بنیادین نظام حاکمیت دینی را با حاکمیت غیردینی و سکولار تبیین نموده است (همان، ص ۴۳-۴۹).

ایشان در این زمینه مبانی حقوق یا ملاک‌های احکام حقوقی را مطرح ساخته و معتقد است: هر فعل اختیاری که از انسان سر می‌زند برای رسیدن به هدفی است. ایشان اهداف را به «ذاتی» و «غیری» طبقه‌بندی کرده و معتقد است: نظام حقوقی نیز که مجموعه احکام و مقررات اجتماعی را تشکیل می‌دهد، دارای هدفی است. در این میان، تأمین سعادت انسان در زندگی اجتماعی هدفی متوسط در جهت نیل به مطلوبیت ذاتی است. از این رو معتقد است: از نظر اسلام سعادت انسان در زندگی این جهان در جهت هدف فراتری، یعنی تقرب به خداوند قرار دارد که غایت نهایی افعال انسانی است. بر این اساس تمایز حاکمیت دینی بر پایه نظام حقوقی معنا می‌یابد. تأمین سعادت در زندگی اجتماعی وسیله‌ای برای رسیدن به کمال حقیقی انسان است که همان قرب الهی باشد.

ایشان معتقد است: «سعادت اجتماعی» مفهومی کلی است و برای تبیین آن باید به سراغ ملاک‌های احکام دین رفت که در این زمینه ایشان ملاک‌های گوناگونی را برمی‌شمارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۶۵۶۲). در میان مقوله‌های ارزشی که در حاکمیت دینی مدنظر است، عدالت امری مهم است که در قرآن به‌منزله یکی از اهداف بعثت پیامبران قلمداد شده است (حدید: ۲۵).

علامه طباطبائی عدالت اجتماعی را از مقتضیات اولیه طبیعت انسان می‌داند و رعایت عدل و داد و تساوی حقوق افراد را امری ضروری می‌شمارد، و از اینکه پیوسته جریان اعمال زور و قدرت، تحمیل زبردستان بر زبردستان، له شدن ناتوانان در چنگال توانایان و بندگی و ذلت طبقه ضعیف برای رسیدن طبقه نیرومند به مطامع و مقاصد خودشان در اجتماع انسانی ادامه دارد، رنج می‌برد (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۱۷).

از منظر علامه طباطبائی در بحث «عدالت» طبع انسان تمایل دارد که هر چیزی در جای خود باشد. علامه معتقد است: اسلام مصالح عامه را در نظر می‌گیرد و کلیه قوانین (از قبیل احتکار، انفاق و مالکیت) را بر این اساس طراحی کرده است (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۹ ص ۲۵۰-۲۵۱).

یکی از ویژگی‌های مهم دین اسلام «جامعیت» آن است که مقبول متفکران اسلامی قرار گرفته است. از مباحث و موضوعات گوناگونی در قرآن کریم بحث شده که نشان‌دهنده گستردگی مباحث و عمق والای معارف آن است. یکی از مباحثی که در قرآن کریم به آن اهمیت خاصی داده شده مباحث سیاسی است. از این‌رو مسئله مهم و اساسی «رابطه دین و سیاست» را می‌توان از لابه‌لای معارف قرآن کریم به وضوح دریافت.

«پیوستگی سیاست و دین» مقوله‌ای مهم در قرآن و نگاه مفسران الهی است. استلزام خطابات عمومی قرآن آن است که وظایفی بر عهده جامعه قرار دارد و این از جمله دلایل مهم پیوند دین و حکومت است. دعوت قرآن به جهاد با مشرکان، امر به معروف و نهی از منکر، و لزوم فراهم آوردن سازوکار جنگی از جمله تکالیفی است که بر دوش جامعه گذاشته شده و امت اسلامی مخاطب آن است. لازمه تحقق چنین تکالیفی از سوی جامعه اسلامی تشکیل قدرت و دولت مقتدری است تا این مهم را به انجام رساند.

برخی دیگر از احکام قرآنی مستلزم ایجاد نهادهای ویژه و راهبردهای جزئی سیاسی در قرآن است: موضوعاتی همچون دیات، حدود، قصاص و به‌طور کلی احکام جزایی و قضایی و وجود نهادهایی همچون امر به معروف و نهی از منکر و تشویق به آمادگی نظامی در برابر دشمن و جهاد با کفار و منافقان که همه انکارناپذیرند و مستلزم دخالت در سیاست و ایجاد سازمان و یا وزارتخانه‌هایی برای هریک از آنهاست.

آیت‌الله مصباح یزدی در تبیین رابطه و نسبت دین و سیاست، مباحث مربوط به زندگی اجتماعی انسان را به دو دسته تقسیم می‌کند: یک دسته پدیده‌هایی که در زندگی اجتماعی و آدمیان واقع می‌شود؛ یعنی از جهت تحقق و وقوع بررسی شده است و کاری به حسن و قبح آن ندارد. دسته دیگر که احکام ارزشی زندگی اجتماعی و بایدها و نبایدها را بیان می‌کند، مسائلی است که ذیل عنوان «حقوق سیاسی» مطرح می‌گردد. از این‌رو تبیین نسبت دین و سیاست نشان می‌دهد که بخش وسیعی از احکام و مسائل قرآن کریم بعد هستی‌شناختی اجتماعی و یا بعد هنجاری آن است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۵-۱۶).

ایشان احکام دستوری و تکلیفی قرآن را که به آن «حقوق سیاسی» نیز می‌توان اطلاق کرد، به سه گروه «احکام الهی و دینی»، «احکام اخلاقی» و «احکام حقوقی» تقسیم می‌کند. «احکام حقوقی» احکامی است که برای تأمین مصالح دنیوی انسان‌ها از سوی مقام صلاحیت‌دار وضع شده است و دولت‌ها ضامن اجرایی آن به شمار می‌روند. بر این اساس ایشان ضمن نقد نظریه «سکولاریسم» که ناشی از رواج فرهنگ مسیحیت است، اعتقاد دارد: هرچند در مسیحیت تحریف‌شده آموزه‌هایی دال بر جدایی دین از سیاست وجود دارد، اما در ادیان واقعی چنین تفکیکی پذیرفته شده نیست و دین مجموعه‌ای از معارف نظری و احکام عملی است که سه قلمرو «ارتباط انسان با خدا»، «انسان با خود» و «انسان با دیگران» را دربر می‌گیرد و این اساس دین شامل اخلاق و حقوق هم می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۸-۲۰).

آیت‌الله مصباح یزدی درباره خاستگاه بایدها و نبایدهای اجتماعی و حقوق دولتها و حاکمیت دینی و تکفل تحقق آن در جامعه معتقد است: این بایدها و نبایدها اموری حقیقی است که از یک سو با مبدأ و از سوی دیگر با معاد ارتباط و پیوستگی دارد. این ارزش‌ها و حقوق به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای که عقل انسانی به‌طور مستقل قادر به درک آنهاست، و دسته‌ای دیگر که عقل انسانی با تعامل در ارتباط میان فعل و هدف نمی‌تواند آن را درک کند و در این زمینه معتقد است: تنها از راه وحی الهی می‌توان به این امور پی برد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۴۶-۴۷).

از منظر قرآن کریم، دولت در ذات دیانت نهفته است. آیت‌الله مکارم شیرازی معتقد است: بعثت انبیا برای اقامه قسط و عدل بوده (حدید: ۲۵) و دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تأمین آزادی بشر است (اعراف: ۱۵۷). دین برای نجات مستضعفان از چنگال ستمگران و پایان دادن به دوره سلطه آنهاست (نساء: ۷۵). روشن است که نیل به این هدف‌های بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان‌پذیر نیست، و اگر دین از سیاست جدا شود بازوی اجرایی خود را بکلی از دست می‌دهد و اگر سیاست از دین جدا گردد، به عنصری مخرب تبدیل می‌شود.

۳-۳. ضرورت حکومت

علامه طباطبائی حکومت را از جمله اعتبارات ضروری جامعه انسانی برمی‌شمارد که انسان‌ها برای حفظ نظام اجتماعی و پیشگیری از هرج و مرج، چاره‌ای جز پذیرش آن ندارند. ایشان در ذیل آیه «قل اللهم مالک الملك توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء...» (آل عمران: ۲۶) می‌گویند: «ملک» (به ضم میم) که عبارت از سلطنت بر افراد باشد، از اعتبارات ضروری است که انسان از آن بی‌نیاز نیست (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۱۴۵).

آیت‌الله سبحانی در کتاب *مفاهیم القرآن* ضمن تحلیل ضرورت حکومت در جامعه، نظریه «هرج و مرج‌گرایی» (انارشیزم) را نقد کرده، سپس با استناد به سیره پیامبر و آیاتی از قرآن کریم آن را بررسی نموده است (سبحانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۴۹-۶۵۲).

آیت‌الله مصباح یزدی نیز ضمن نقد دیدگاه هرج و مرج‌گرایان، از ضرورت حکومت و افزون بر آن، ضرورت حکومت دینی بحث کرده است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۸).

آیت‌الله سبحانی پس از استناد به حدیث «لا ید للناس...»، به آیات مربوط به غدیر خم (نظیر آیه ابلاغ در سوره مائده، آیه ۶۷) استناد جسته، در ادامه پیامدهای ناگوار فقدان رهبر دینی را برشمرده است (سبحانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۵۳-۶۵۴). مهم‌ترین استناد ضرورت حکومت نزد آیت‌الله سبحانی استناد به سیره پیامبر گرامی ﷺ است (همان، ج ۱، ص ۶۵۴-۶۵۶).

از نظر علامه طباطبائی مهم‌ترین استدلال در ضرورت تشکیل حکومت آن است که نیل انسان به کمال حقیقی و شایسته جز در سایه زندگی اجتماعی ممکن نیست و حس استخدام‌طلبی انسان موجب زندگی اجتماعی می‌گردد. حال برای رفع تعارض‌ها در زندگی اجتماعی نیازمند سازمان روابط اجتماعی و قوه قاهره‌ای به نام «حکومت» است (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۱۴۵).

علامه در تفسیر آیه «و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض» (بقره: ۲۵۱) که پس از داستان طالوت آمده است، می‌نویسد: نوع بشر بدون اجتماع و همکاری به سعادت کامل خود نمی‌رسد. در حقیقت، معنای «دفع و غلبه» معنای عامی است که در همه شئون اجتماعی انسانی سر بیان دارد و حقیقتش عبارت است از اینکه شخص دیگری را به هر کیفیتی که ممکن باشد، وادار سازد موافق اراده او کار کند. نیز باید دانست که فطری بودن غلبه و دفع یک اصل عمومی در همه افراد است، خواه در حقوق مشروع که با عدالت مقرون باشد و خواه در غیر آنها (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴).

به عقیده ایشان براساس همین اصل «دفع و غلبه» است که انسان به تشکیل اصل اجتماع مبادرت می‌کند و سپس در پی این کار، اراده خود را بر دیگران تحمیل می‌نماید؛ یعنی بر آنها حکومت می‌کند (همان، ج ۲، ص ۲۹۴).

از منظر علامه حاکمیت به‌مثابه قدرت برتر برای تسلط بر افراد و جلوگیری از پایمال شدن حق در موارد بروز اختلاف است. پس در چنین وضعیتی قوه قهریه‌ای برای تسلط بر افراد و جلوگیری از تعدی لازم است. حکومت همچنین حافظ مقررات است (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۱۴۵).

از منظر آیت‌الله مکارم شیرازی یکی از آیاتی که می‌توان برای تشکیل حکومت و دولت به آن استناد کرد آیه ۳۵ سوره «ص» است. در این آیه از قول حضرت سلیمان علیه السلام چنین آمده است: «هَبْ لِي مَلَكًا»؛ یعنی خدایا، به من حکومت عطا کن. داشتن یک حکومت نیرومند با امکانات مادی فراوان و اقتصاد گسترده و تمدن درخشان هرگز منافاتی با مقامات معنوی و ارزش‌های الهی ندارد و این نکته در لایه‌لای داستان ایشان عینیت یافته است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۹، ج ۱۹، ص ۲۸۹).

۳-۴. مشروعیت الهی

نظریه مفسران شیعی درباره حاکمیت دینی از نظرت تاریخی براساس بنیان نظری بر اندیشه «امامت و ولایت» استوار است. در این نظریه برخورداری از عصمت، علم و نصب خاص مدنظر قرار می‌گیرد و اساس ولایت و از لوازم تفکیک‌ناپذیر آن اعتقاد به عصمت و علم غیب در عصر حضور به شمار می‌رود و ولایت بر انسان‌ها از شئون امامت معصومان علیهم السلام قلمداد می‌گردد.

در نگاه علامه طباطبائی ولیّ امر یا حاکم مهم‌ترین رکن نظریه حاکمیتی به شمار می‌رود. «ولیّ امر» کسی است که سرپرستی امور دینی و دنیوی مسلمانان را بر عهده دارد و متکفل اجرای شریعت در جامعه است. مهم‌ترین عنصر نهاد حاکمیتی در حکومت دینی نهاد «رهبری» است که مرکز تصمیم‌گیری به شمار می‌رود.

پرسش اساسی آن است که در حاکمیت دینی، چه افراد یا نهادهایی مسائل و راه‌حل‌های سیاسی جامعه را تحلیل و ارائه می‌کنند؟ برای این منظور، می‌توان مسئله را از نظر مفسران اسلامی در دو دوره «حضور» و عصر «غیبت» بررسی کرد. از منظر علامه طباطبائی ولایت و حکومت به «حقیقی» و «اعتباری» تقسیم می‌شود و

ولایت تشریحی / اعتباری به پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین اختصاص دارد. از منظر علامه طباطبائی ولایت امامان معصومین ناشی از جعل و اعتبار الهی است. بر این اساس علامه به مشروعیت الهی حاکم اعتقاد دارد و معتقد است: امامت و ولایت برآمده از جعل و تشریح الهی است (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۶ ص ۱۲-۱۴). بر این اساس علامه به مشروعیت الهی حاکم اعتقاد دارد و معتقد است: امامت و ولایت برآمده از جعل و تشریح الهی است (همان، ج ۶ ص ۱۲-۱۴).

در باب مشروعیت حکومت، آیت‌الله سبحانی معتقد است: چون حاکمیت مستلزم تصرف در نفوس، اموال و تنظیم آزادی‌هاست، نیازمند ولایت است و مراد از «ولایت» تصرف در شئون جامعه در نفس و مال است. ایشان معتقد است: این امر انحصار در خداوند دارد و هرکس برخوردار از حاکمیت است، باید مأذون الهی باشد. در غیر این صورت، طاغوتی است (سبحانی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۲۶-۳۲۷).

آیت‌الله جوادی آملی با استناد به آیه ۱۲۴ سوره «بقره» معتقد است: امامت عطاکردنی است و انسان با تلاش خود نمی‌تواند به آن برسد؛ زیرا نیازمند جعل الهی است. ایشان اعتقاد دارد: عدالت علت تامه دستیابی به ولایت نیست، امامت و ولایت به معنای حکومت ظاهری و رهبری تکوینی است (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۶۸-۵۶۹). ایشان در باب «ولایت فقیه» معتقد است: در عصر غیبت امام معصوم و فقدان نایب خاص یا عام وی، نوبت به مردان وارسته و پرهیزگار می‌رسد که هم در تصاحب اصل حکومت محتاطانند و هم در کیفیت بهره‌برداری از آن مطابق توصیه با اخذ حائض در دین رفتار می‌کنند (همان، ج ۶ ص ۵۱۰).

در باب «مشروعیت» نیز آیت‌الله جوادی آملی معتقد است: ولایت غیر از وکالت است. امام وکیل مردم نیست تا به رأی و اتفاق مردم نصب یا عزل شود، بلکه خلیفه خداست (همان، ج ۶ ص ۵۳۰).

علامه طباطبائی حکومت اسلامی را امری ضروری برمی‌شمارد و معتقد است: پس از پیامبر، جماعتی از مسلمانان معتقد شدند که انتخاب خلیفه‌ای که عهده‌دار مسئولیت حکومت بر جامعه اسلامی است، به عهده خود مسلمانان است. اما عقیده شیعه این است که خلیفه باید از جانب خدا و رسولش معین شود و آنها (مطابق نصوص معتبر) دوازده تن هستند. ولی در زمان غیبت، امر حکومت به دست خود مسلمانان است، و این وظیفه آنهاست که با در نظر گرفتن روش رسول خدا ﷺ که روش امامت بوده است، حاکمی را انتخاب کنند، و این روش غیر از روش پادشاهی و امپراتوری است و در این موقعیت نباید هیچ حکمی از احکام الهی تغییر کند و این وظیفه همه است که در راه حفظ احکام خدا کوشا باشند.

اما درباره حوادث روزمره و پیشامدهای جزئی - همان‌گونه که گفته شد - لازم است حاکم با مشورت مسلمانان درباره آنها تصمیم بگیرد. دلیل مطلب علاوه بر آیاتی که پیش از این در باب ولایت پیامبر ﷺ ذکر شد، این آیه است: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه» (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۴، ص ۱۲۴-۱۲۵).

علامه طباطبائی با توجه به مسئله «جاودانگی احکام و قوانین اسلام» این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه می‌شود که شارع امر به تشکیل حکومت نکرده باشد؟ و در صورتی که این حکومت و ولایت برای پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام ثابت باشد، برای دوران پس از آنها نیز ثابت است؛ زیرا با رفتن شخص، مقام از بین نمی‌رود. به هرحال، نیاز بشر به زندگی اجتماعی و به حکومت و مدیریت، فطری است، و هرکس که فطرت را نفی کند، اصل اسلام را نفی کرده است.

ایشان سپس به طرح این سؤال پرداخته است که آیا ولایت از آن همه مسلمانان است، یا عدول مسلمانان، یا متعلق است به فقیه و یا...؟ آنگاه خود چنین نظر می‌دهد: «آنچه از نقطه نظر بحث این مقاله می‌توان استنتاج نمود، این است که حکم فطرت بر لزوم وجود مقام ولایت در هر جامعه‌ای بر حفظ مصالح عالی جامعه مبتنی است. اسلام نیز پایه پای فطرت پیش می‌رود.

نتیجه دو مقدمه مزبور این است: فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم است برای این مقام متعین است، و در اینکه اولیای حکومت باید زبده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه باشند کسی تردید به خود راه نمی‌دهد. آنگاه می‌افزاید: اکنون باید دید آیا جامعه اسلامی در صورتی که وسعت پیدا کرده و دارای منطقه‌های گوناگون و ملیت‌ها و قومیت‌های متنوع باشد - چنان که در این اعصار چنین است - باید تحت یک ولایت و حکومت اداره شود؟ یا به حسب اختلاف مناطق و ملیت‌ها، حکومت‌های گوناگونی تأسیس شود؟ یا باید حکومت‌های مؤتلف و متحدی تشکیل داد که تحت نظر یک حکومت مرکزی یا سازمانی (نظیر سازمان ملل متحد) اداره شوند؟

اینها طرح‌هایی است که در شریعت اسلام، دستوری برای تعیین یکی از آنها وارد نشده است و حقا هم نباید وارد شود؛ زیرا شریعت تنها متضمن مواد ثابت دین است و طرز حکومت با تغییر و تبدیل جامعه‌ها به حسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است. بنابراین آنچه در این خصوص می‌توان گفت این است که نوع حکومت‌های اسلامی را در هر عصر، با در نظر گرفتن سه ماده ثابت شرع اسلام باید تعیین نمود:

۱. مسلمانان تا آخرین حد ممکن باید در اتحاد و اتفاق بکوشند.

۲. حفظ مصلحت اسلام و مسلمانان برای همه واجب است.

۳. مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس، نه مرزهای طبیعی یا قراردادی.

مسئله مهم این است که در جامعه اسلامی سیرت و سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باید اجرا شود و روش ولایت چندساله آن حضرت معمول گردد؛ زیرا نظر به اینکه اصل مسئله «ولایت» در جامعه اسلامی جنبه ثابت دارد و به همین علت جزو شریعت است، از جهت اصل ثبوت و کیفیت آن، نیازمند حکم خداست و خدای متعال سیرت آن حضرت را به منطوق آیات کثیر قرآنی پسندیده و امضا نموده و به مسلمانان به بیشتر از تبعیت روش رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اذن نداده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۴۱، ص ۸۶-۸۹).

یکی از ابتکارات *آیت‌الله مصباح یزدی* در باب «مشروعیت» آن است که برخلاف بسیاری از متفکران که صرفاً راجع به مشروعیت حکومت سخن می‌گویند، ایشان متعلق مشروعیت را به اعتبار قوای حاکمیتی، به مشروعیت قانون، مشروعیت حاکم و مشروعیت قضا و حکم قاضی طبقه‌بندی می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۸۱-۸۲) و معتقد است: در باب مشروعیت قانون، حقوق واقعیتی نفس‌الامری دارد و قانونگذار کاشف یک سلسله قوانین تکمیلی و واقعی است. ایشان معتقد است: برخلاف «مکتب حقوق طبیعی»، ما نیازمند وضع قانون از سوی شخصی صلاحیت‌دار هستیم.

بر این اساس، ایشان معتقد است: مکتب حقوقی اسلام متمایز از مکتب «حقوق طبیعی» است، و نظام حقوقی یک جامعه در صورتی اعتبار دارد که ناشی از خدا باشد و به خدا منتهی گردد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۸۰). ایشان نظریه «قرارداد اجتماعی» و «مکتب حقوق طبیعی» را نقد کرده و براساس آموزه‌های قرآن کریم، معتقد به نظریه‌ای مستقل در این باره است و در این زمینه با استناد به آیات مربوط به حضرت شعیب علیه السلام در آیه ۸۵ و ۸۴ سوره «هود» معتقد است: یک سلسله احکام و قواعد اجتماعی وجود دارد که خداوند آنها را وزن می‌کند و در این زمینه اشکالات نظریه «قرارداد اجتماعی» و «حقوق طبیعی» را یادآور می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۸۲-۹۱).

ایشان درباره منشأ اعتبار و مشروعیت حکم قاضی نیز بر این نکته تأکید می‌کند که دلیل اعتبار حکم قاضی، نه انتخاب و خواست مردم و یا تبعیت از قانون طبیعت، بلکه استناد به خواست خداوند است (همان، ص ۹۹-۱۰۲). ایشان سپس در باب مبنای مشروعیت حکومت و دولت به این نکته اشاره می‌کند که نظریه «دموکراسی» که مبتنی بر قرارداد اجتماعی است، از نقطه نظر دیدگاه قرآنی و اسلامی پذیرفته نیست و اشکالات متعددی بر آن وارد است و با استناد به آیاتی همچون «یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض» (ص: ۲۶) و آیه «کان الناس امة واحده» (بقره: ۲۱۳) می‌گوید: منشأ مشروعیت قضا و حکم در اسلام خداوند است.

درباره مرجع قانون‌گذاری نیز بر پایه آموزه‌های قرآنی به این نکته اشاره می‌کند که قوانین دو دسته است: نخست قوانینی که در متن کتاب و سنت معتبر آمده است. این‌گونه احکام ثابت و تغییرناپذیر هستند و چنین احکامی از ضروریات دین اسلام بوده و انکار آن موجب کفر و ارتداد است.

دوم احکامی که متغیر بوده و جزئی و موقت است که به نام‌های «احکام سلطانیه» یا «احکام حکومتی و ولایی» خوانده می‌شود این احکام در متن کتاب و سنت نیامده است و از حقوق حاکم شرعی قلمداد می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۹-۱۱۰).

آیت‌الله مصباح یزدی در باب مشروعیت حاکم، ویژگی‌های حاکم مشروع برای قانونگذاری را وجود سه شرط اساسی می‌داند:

- نخست. فقاقت که براساس آن مصالح جامعه اسلامی بر پایه تعالیم دین مقدس اسلام طراحی می‌گردد.
- دوم. آگاهی به اوضاع و احوال زمانه که ضامن وضع قوانین متغیر تأمین‌کننده مصالح جامعه است.
- سوم. تقوا و پارسایی (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۳-۱۹۶).

آیت‌الله مصباح یزدی در باب «مشروعیت حاکم» و شرایط حاکم در قرآن کریم با استناد به آیات ۴۳ تا ۵۳ سوره «یوسف» به این نکته اشاره می‌کند که حاکم اسلامی باید برخوردار از علم و آگاهی باشد و با استناد به آیات مربوط به حضرت لوط علیه السلام بر این نکته تاکید می‌کند که حقانیت ملک‌داری به توانمندی علمی و جسمی بازمی‌گردد. آیات ۲۴۶ و ۲۴۷ سوره «بقره» این دیدگاه مادی‌گرایانه را که فرمانروا باید شخصی ثروتمند باشد، نقد می‌کند. بر این اساس ایشان نتیجه‌گیری می‌کند که حاکم باید سه ویژگی اساسی داشته باشد: نخست. صلاحیت اخلاقی؛ دوم. علم و دانش - که طالبوت در آن نصیبی بیش از دیگران داشت - و سوم. قوت جسمی و نیروی بدنی که برای فرمانده نظامی لازم است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۶-۲۰۱).

آیت‌الله مصباح یزدی در جهت مشروعیت قوانین و اینکه چرا قانون باید الهی باشد، ضمن بررسی پاسخ‌های متعدد و ارزیابی آنها پاسخ خود را در این زمینه بیان می‌کند و این مسئله یکی از مباحث مهمی است که مدنظر این متفکر قرار گرفته، درحالی که دیگر مفسران بدان نپرداخته‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۵-۱۷۸).

مسئله «ضرورت حکومت» نیز یکی از مسائل مطمح‌نظر آیت‌الله مصباح یزدی است. ایشان نخست به ضرورت عقلی نیاز به حکومت پرداخته و با توجه به سه مقدمه (ضرورت زندگی اجتماعی، ضرورت رشد انسان در زندگی اجتماعی، ضرورت ضمانت اجرایی)، لزوم حکومت را استفاده می‌کند؛ اما افزون بر دلیل عقلی با استناد به آیات قرآن کریم و استخراج اهدافی که دین از جامعه خواسته (نظیر لزوم تصدی کارهای بدون متصدی، لزوم تعلیم و تربیت لزوم، ایجاد تعادل بین فعالیت‌های اقتصادی، لزوم دفاع و آمادگی در برابر دشمنان، لزوم رفع اختلاف‌ها و کشمکش‌ها و لزوم وضع احکام و قوانین مقررات جزئی) نتیجه می‌گیرد که از منظر قرآن کریم و دین، حکومت امری ضروری است و با توجه به اهداف یادشده، هفت وظیفه اصلی برای دولت اسلامی برمی‌شمارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۱-۱۹۲).

۳-۵. مردمی بودن

مردمی بودن حکومت شاخص مهم حاکمیت دینی است. در باب جایگاه مردم در حاکمیت دینی، مباحث گوناگونی در میان مفسران قرآن کریم در یک سده اخیر شکل گرفته است. از این منظر، آنچه مهم است این نکته است که از نگاه این مفسران، مردم در مشروعیت‌بخشی به حاکمیت دینی نقشی ندارند؛ اما در تحقق حاکمیت دینی و استمرار و بالندگی آن نقش اساسی دارند. بر این اساس آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: «بیعت» و «شورا» مشروعیت‌آفرین نیست و این دو در تحقق حاکمیت دینی، نقش مقبولیت‌دهی دارند و بیانگر عضویت فرد در جامعه اسلامی هستند.

علاوه بر آن، ایشان در این زمینه نظریه برخی از اندیشمندان اهل سنت مبنی بر مشروعیت حاکم براساس آیات شورا و بیعت را نیز نقد کرده است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۶-۲۸۷). از منظر ایشان فواید مشورت پیامبر فراهم ساختن پذیرش همگانی، تأمین همکاری و مشارکت عمومی و آموزش به دیگران است (همان، ص ۳۱۰-۳۱۲).

از این رو یکی از مسائل مهم مسئله حاکمیت دینی تبیین جایگاه مردم در تفاسیر بوده است. مفسران در تحلیل جایگاه مردم، در رویکردی انتقادی به نظریه «دموکراسی»، مسئله «حاکمیت دینی» را با تأکید بر جایگاه مردم طرح کرده‌اند (همان، ص ۲۸۵).

«دموکراسی» به مثابه یکی از دستاوردهای مدنیت غربی به کمک رسانه و تبلیغات غربی، بر افکار مردمان قرن حاضر سایه افکنده است. غرب با فریب، دموکراسی را حکومت مردم بر مردم یا اکثریت تعریف می‌کند. این شعار سیاسی و یا الگوی حاکمیتی به علت برتری صنعتی و رفاه اقتصادی غرب در اندیشه ملل جهان تأثیر گذاشته است. متفکران اسلامی در دو رویکرد ناهمگون در برابر این شعار و باور سیاسی از خود واکنش نشان داده‌اند. برخی درصدد تحمیل پندار دموکراسی غربی بر باورهای سیاسی اجتماعی دین برآمده‌اند و درصدد توجیه دموکراسی در قرآن کریم، به آیات سوره «شوری» و امثال آن تمسک جسته‌اند. از سوی دیگر در مقابل، متفکرانی تلاش کرده‌اند به نقد دموکراسی روی آورند (فرجاد، ۱۳۷۵).

۳-۶. ساختار حکومت

در باب ساختار حکومت، *آیت‌الله سبحانی* ضمن اشاره به مسائل گوناگون، در این باره اشاره می‌کند که در عصر جدید، انتخاب ملت‌ها مبنای تشکیل حکومت به شمار می‌رود. ایشان سپس ضمن نقد نظریه «دموکراسی» به تبیین دیدگاه اسلامی در این زمینه پرداخته، معتقد است: نظام دموکراسی که مبتنی بر اکثریت یا انتخاب ملت است، هیچ توجهی به شرایط حاکم و رئیس جامعه ندارد، در حالی که در نظریه اسلامی حق حاکمیت منحصر در خداوند است و در مقام تحقق، یا حاکم به صورت منصوص معین شده و یا صفات و ضوابط آن در کتاب و سنت بیان گردیده است. ایشان معتقد است: برای مشروعیت حکومت و رهبری آن، خواست و رضایت مردم یا اغلب آنان کافی نیست، مگر اینکه موافق با ضوابط الهی و معیارهای اسلامی در باب حاکم باشد (سبحانی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۸۶-۱۸۷).

وی بر این اساس معتقد است: نمی‌توان حکومت اسلامی را حکومت «مردم بر مردم» یا «دموکراسی» نامید، بلکه حکومت خداوند بر مردم براساس قوانین، ضوابط و حکومت قانون الهی است. افزون بر آن، ایشان معتقد است: چگونگی انتخاب ملت در نظام اسلامی نیز با آنچه در دموکراسی جاری و ساری است، تفاوت دارد؛ زیرا در دیدگاه اسلامی، باید شرایط حاکم مدنظر قرار گیرد (همان، ج ۲، ص ۱۸۷).

علامه طباطبائی نیز به مقایسه حکومت اسلامی با سایر حکومت‌ها پرداخته و دموکراسی‌های کنونی را بیج در دنیا را بی‌شبهت به حکومت اسلامی دانسته، آن را آماج انتقاد قرار می‌دهد. ایشان می‌نویسد:

چون اساس این دموکراسی‌ها بر بهره‌گیری از تمتعات مادی بنا شده، به ناچار روح استخدام و استثمار در آنها دمیده شده و این روح استخدام و استثمار نمودی از همان روحیه تکبر و گردن‌کنشی انسان است. انسان به حکم این روحیه می‌کوشد تا هر چیز، حتی انسان‌های دیگر را تحت سیطره و نفوذ خود درآورد. این روحیه هر راهی را که به سوی هواهای نفسانی و آرزوها منتهی شود، تجویز می‌کند و این عیناً همان استبداد سلطنتی اعصار و قرون گذشته است که امروز در لباس اجتماع مدنی ظاهر شده است.

مگر نه این است که ما در دنیای امروز هم ناظر ظلم‌ها و تعدیات و زورگویی‌های ملل نیرومند نسبت به ملت‌های ضعیف هستیم و تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، همیشه دنیا به همین منوال بوده است؟ در دنیای گذشته یک تن به نام فرعون یا قیصر یا کسرا، همه چیز مردم ضعیف را تحت اختیار خود می‌گرفت و هر چه را اراده می‌کرد بر آنها تحمیل می‌نمود و احیاناً در مقام توجیه این عمل خلاف انسانی نیز برآمده و چنین گفته است: این روش لازمه شأن سلطنت و تأمین‌کننده مصالح مملکت و مؤثر در تحکیم اساس دولت است، و اصولاً چنین عقیده داشت که حق سیادت و نبوغ او همین است که دیگران را تحت سیطره و نفوذ خود درآورد و با زبان شمشیر نیز این حق را برای خود تثبیت می‌کرد.

حال اگر در روابط ملل کنونی نیز مطالعه کنید، خواهید دید که چگونه تاریخ در شکل‌های گوناگون تکرار می‌شود. منتها شکل فردی سابق به شکل اجتماعی کنونی مبدل شده، بی‌آنکه روح و واقعیت آن تغییری کرده باشد و باید دانست که روش اسلام صد در صد با این هوسبازی‌ها مخالف است. دلیل این مطلب سیره پیغمبر ﷺ و برنامه آن حضرت در پیروزی‌ها و معاهده‌هاست و از تفاوت‌های دیگر حکومت اسلام با سایر حکومت‌ها این است که تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد، هیچ اجتماعی خالی از اختلافات طبقاتی نیست و همین اختلافات طبقاتی بوده که موجب بروز برخی برتری‌جویی‌ها و خودفروشی‌ها و سرانجام فساد می‌شده، و این اختلافات که ناشی از ثروت و جاه و مقام است، لازمه آن حکومت‌ها و جامعه‌ها بوده است. ولی اجتماع اسلامی، اجتماعی است که هیچ نوع برتری و مزیتی در بین افراد آن دیده نمی‌شود و هیچ فردی مقدم بر دیگری نیست و تنها ملاک برتری همان است که فطرت پاک و قریحه آزاده انسانی نیز به آن گویاست و این همان «تقوا» است که مربوط به خدا بوده و مردم در آن دخالتی ندارند؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا ائو و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم» (حجرات: ۱۳).

بنابراین در یک اجتماع اسلامی، فرمانده و فرمانبر، امیر و مأمور، رئیس و مرئوس، آزاد و بنده، زن و مرد، غنی و فقیر، بزرگ و کوچک، همه در صف واحدی قرار دارند و در برابر قانون یکسانند و فاصله طبقاتی بین آنها نیست، و علت مطلب همان سیره و روش زندگی رسول اکرم ﷺ است.

از دیگر تفاوت‌ها این است که قوای اجرایی در اجتماع اسلامی، یک دسته متمایز و مشخص نیست، بلکه اجرای قوانین یک وظیفه عمومی و بر عهده تمام مردم است. همه وظیفه دارند که به خوبی‌ها امر کنند و از بدی‌ها نهی نمایند، و اگر خدمتی به کسی محول شد نباید آن را دلیل امتیاز خود ببیند، باید بداند تفاوت‌های دیگری نیز هست که بر آگاهان پوشیده نیست (طباطبائی، ۱۴۳۰ق، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴).

یک مسئله مهم در باب ساختار حکومت از نظر آیت‌الله مصباح یزدی نظریه «تفکیک قوا» است. ایشان معتقد است: در زندگی اجتماعی، شناخت انسان‌ها در یک تراز نیست. از این‌رو نیازمند مجموعه قواعد حقوقی در جامعه هستیم. این قواعد در نظام‌های سیاسی از سوی قوه مقننه وضع می‌شود. در کنار آن به قوه مجریه برای اجرا و سپس نظام قضایی برای حل نزاع‌ها و اختلافات نیاز است. ایشان اعتقاد دارد: درباره تفکیک قوا گفت‌وگوهای فراوانی میان فلاسفه حقوق و دیگر اندیشمندان اجتماعی وجود دارد و وجود این نظریه یکی از شاخص‌های نظام‌های مردم‌سالار (دموکراتیک) به شمار می‌رود.

در گذر تاریخ اسلام، این سه قوه در صدر اسلام در دستان رهبر جامعه اسلامی، یعنی پیامبر گرامی ﷺ و امیرمؤمنان ﷺ بود؛ اما این امر از آن‌رو بود که جامعه گذشته اولاً، جامعه‌ای بسیط بود. ثانیاً، کسی نبود که بهتر از

پیامبر و امام معصوم بتواند این سه کار را بر عهده بگیرد. اما زمانی که جامعه اسلامی بزرگ و بزرگ‌تر شود، طبیعی هست که پیامبر نمی‌تواند در همه نواحی سرزمین اسلام این سه کار را انجام دهد. از این رو باید افرادی را در گوشه و کنار به کار گمارد. امروزه نیز که در عصر غیبت به سر می‌بریم، هرچند ریاست هر سه قوه با ولی فقیه است، اما ضرورتی ندارد که در بالاترین مرحله چنین تفکیکی صورت پذیرد. اما در ذیل آن می‌توان این تفکیک را انجام داد.

ایشان برای «تفکیک قوا» و یا «تمرکز قوا» هریک مزایا و معایبی را برشمرده و در نهایت، مسئله «تفکیک قوا» را از منظر تقسیم وظایف و نحوه پیشگیری از فساد بررسی کرده است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۵۲-۵۵).
آیت‌الله مصباح یزدی نظریه «عدم نیاز به حکومت» در مقابل نظریه «ضرورت حکومت» را به تفصیل نقد کرده و ضمن طبقه‌بندی انواع حکومت‌ها، به حکومت «زورمداری» و حکومت «دموکراسی» و نقد آنها پرداخته (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۲-۲۲۴) و به تفصیل، برترین حکومت را «حکومت اسلامی» برشمرده که مأذون از جانب خداوند است.

بر این اساس در باب ساختار حکومت، مهم‌ترین ویژگی نگرش آیت‌الله مصباح یزدی در این بحث، نقد نظریه «دموکراسی» است که برخی آن را از باب خلافت الهی برمی‌شمارند. ایشان حکومت اسلامی را بهترین شکل حکومت می‌داند و معتقد است: چنین حکومتی مقتضای عقل و آموزه‌های دینی است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷-۲۴۵).

یکی از نوآوری‌های تفسیری آیت‌الله مصباح یزدی در باب «ساختار حکومت» آن است که ایشان طرحی نو برای اداره جامعه و تأمین در جامعه اسلامی ارائه داده است. ایشان ضمن نقد نظریه «دموکراسی»، ساختار حکومت پیشنهادی خود را بر پایه معیار عدالت طراحی نموده و به جای مجلس شورای اسلامی، به مجالس متعدد با تخصص‌های متعدد و به تبع آن، وزارتخانه‌های تخصصی معتقد است و امتیازات این طرح را برشمرده است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۶-۲۶۶).

بحث و جمع‌بندی

۱. توجه به مقوله حاکمیت دینی

با توجه به جامعیت اسلام و وجود مسائل گوناگون سیاسی در آیات قرآن کریم، به‌طور طبیعی مباحث مربوط به حاکمیت دینی در تفاسیر مفسران اسلامی معاصر حوزه علمیة قم مدنظر قرار گرفته است. این توجه به‌رغم حاکمیت رژیم طاغوتی و تلاش آن برای گسترش امواج سکولاریسم و جلوگیری از پرداختن به مسائل سیاسی و از جمله حاکمیت دینی بوده است. علاوه بر آن، رویکرد نظام‌مند قرآن کریم به مسائل اجتماعی و سیاسی، عالمان اسلامی را به تبیین نظام‌مند مسائل سیاسی و حاکمیت دینی در قرآن فرامی‌خواند.

دانشوران حوزه علمیه قم در چارچوب وظیفه و رسالت علمی خود، به تفسیر آیات سیاسی همت گمارده‌اند. پرداختن به تفسیر قرآن به‌طور طبیعی، ورود در تبیین مقوله «حاکمیت دینی» است، مگر اینکه مفسری بنا داشته باشد با رویکردی پیش‌داورانه به سراغ این‌گونه آیات قرآنی برود و از آنها تحلیلی غیرسیاسی و یا سکولار عرضه نماید.

۲. بحث علمی درباره حاکمیت دینی

در آثار تفسیری نیمه نخست قرن چهاردهم هجری شمسی، مسائل سیاسی در قالب تفسیر ترتیبی آیات مطمح‌نظر عالمان حوزه بوده است. نمونه بارز این نوع آثار تفسیری *المیزان علامه طباطبائی* است. این کار نشان‌دهنده آن است که مفسران حوزه علمیه قم براساس آمیختگی عمیق مسائل دینی با مقوله سیاست، این مسئله را براساس توصیه قرآن کریم مبنی بر توجه به موضوع اداره جامعه مدنظر قرار داده‌اند. این توجه حاکی از آن است که برغم رفتار غیردینی یک نظام سیاسی (نظام سلطنتی پهلوی)، عالمان دینی به علت آمیختگی عمیق مسائل مربوط به دین با سیاست و حاکمیت دینی، بحث علمی درباره حاکمیت دینی را تحت‌الشعاع فضای سیاسی رها نکرده‌اند.

۳. فراز و نشیب‌ها در توجه به مقوله حاکمیت دینی

از اوایل دهه سوم قرن چهاردهم تا پایان این قرن، شاهد تحولاتی در پرداختن به اندیشه سیاسی و حاکمیت دینی در برنامه و کارنامه اندیشوران حوزه علمیه قم هستیم و روند و کم و کیف پرداختن به مباحث سیاسی در آثار تفسیری آنان در این هفت دهه، گویای وجود فراز و نشیب‌ها و قبض و بسط‌هایی در توجه به مقوله «حاکمیت دینی» به تبع نیازهای جامعه در این‌باره است. این تطورات را می‌توان در چند محور خلاصه کرد:

الف. تحول در نظام تفسیرنویسی

پرداختن به تفسیر آیات سیاسی، به‌ویژه مسئله «حاکمیت سیاسی» از منظر قرآن در دو قالب «تفسیر موضوعی» و «تفسیر ترتیبی» مورد عنایت و اهتمام متفکران معاصر اسلامی در حوزه‌ها، به‌ویژه حوزه علمیه قم واقع شده است. هرچند اصل تفسیر موضوعی در دنیای اسلام قدمت دارد، اما تفسیر موضوعی با محوریت مسائل سیاسی و حاکمیت دینی که با استخراج آیات مرتبط با سیاست، به دسته‌بندی و استنتاج آنها می‌پردازد، مقوله‌ای است که در گذشته کمتر بدان توجه شده است (نصیری، ۱۳۸۴). در قرن اخیر و پس از بازتأسیس حوزه علمیه قم توسط *آیت‌الله حائری یزدی*، زمینه‌ای عام برای ظهور و خلق تفاسیر ناظر به‌اندیشه‌های نوین و مسائل نوپیدا ایجاد شد. ظهور این مسائل نوپیدا که ناشی از ورود مفاهیم و دانش‌های غربی به دنیای اسلام بود، پیامدهای متعددی به دنبال داشت؛ از جمله: اول. موجب پیدایش و رواج تفاسیر موضوعی در تبیین معارف قرآنی، به‌ویژه مسائل سیاسی در قرن اخیر شد.

دوم. این مفاهیم و مسائل منجر به نوعی التقاط فکری در تحلیل و تفسیر قرآن کریم براساس پیش‌داوری‌ها از سوی برخی گردید (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۵).

روند کوشش عالمان حوزه‌های علمیه، به‌ویژه حوزه قم در جهت تألیف تفسیرهای موضوعی در باب سیاست تا پیش از انقلاب اسلامی ایران کمابیش برقرار بود، اما پس از انقلاب اسلامی شیوع و رواج گسترده‌ای یافت. در این زمینه برای نمونه می‌توان به تفسیر موضوعی *آیت‌الله مصباح یزدی* و *آیت‌الله سبحانی* اشاره کرد. توجه به تفسیر موضوعی در چند دهه اخیر را هم باید در ادامه همان روی‌آوری جدی مفسران حوزه علمیة قم به تفسیر موضوعی در اواسط قرن اخیر، قلمداد کرد.

توجه به تفسیر آیات سیاسی با محوریت «حاکمیت دینی» را باید تحولی مهم در تاریخ تفسیر قرن اخیر دانست. قرآن به‌مثابه کتاب هدایت که داعیه پی‌ریزی تمدن عظیم الهی را دارد، نمی‌تواند نسبت به سیاست اجتماعی و سبک زندگی در ابعاد گوناگون آن بی‌تفاوت باشد. بر این اساس موضوعاتی همچون مبارزه با نظام سلطه، آزادی، عدالتخواهی و در یک کلام، «حاکمیت دینی» از جمله مسائلی است که مفسران معاصر حوزه علمیة قم بجد بدان‌ها توجه کرده‌اند.

ب. تحول در نگرش به قرآن و آفرینش فضاها و چشم‌اندازهای جدید

به‌طور کلی، دانش تفسیر قرآن در قرن چهاردهم در حوزه علمیة قم گسترش و پیشرفت چشمگیری در مقایسه با سده‌های پیشین داشته است. نکته مهم در این باره آن است که هرچه از دهه‌های آغازین سده چهارم به دهه‌های اخیر نزدیک می‌شویم، بررسی مسائل مرتبط با سیاست و حاکمیت دینی، ظهور و بروز بیشتری در مباحث تفسیری عالمان حوزه قم یافته و شاهد تنوع و تطور بیشتر موضوعات سیاسی در تفسیر قرآن کریم و انطباق مباحث با تحولات جهانی و نیازهای زمانه در آثار مفسران و عالمان حوزه قم هستیم، به گونه‌ای که تفسیر موضوعی در نیمه دوم این قرن با موضوع «سیاست و حاکمیت دینی» نشان از افزایش چشمگیر آن دارد.

ج. طرح موضوعات روزآمد و موردنیاز در مقوله‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی

نکته قابل توجه در نیمه دوم قرن چهاردهم آن است که تفاسیر موضوعی قرآن معطوف به مسائل سیاسی، رواج و گسترش بیشتری یافته و این نشان‌دهنده گام بلند مفسران حوزه علمیه قم در توجه جدی به مقوله مهم «سیاست و حاکمیت دینی» از منظر قرآن کریم بوده است. در این برهه تاریخی، چون مسائل سیاسی در جغرافیای ایران اسلامی به مسئله روز تبدیل شده، این وضع اقتضا داشته است که مفسران اسلامی در حوزه‌های علمیه، به‌ویژه حوزه قم بیشتر به تفسیر موضوعی قرآن در این باب روی آورند و به لحاظ گستره مسائل، عمق‌یابی مسائل و نکات دیگر، مباحثی را مطرح کنند که در نیمه نخست قرن چهاردهم مطرح نشده است.

از سوی دیگر این امر نشان‌دهنده آن است که در یکصد سال اخیر، نیاز اساسی جامعه دینی مسئله «سیاست و حاکمیت دینی» بوده است، به گونه‌ای که رصد و پایش آثار نشر یافته در این زمینه نیز نشان‌دهنده مطالبه عمومی

مردم در مسائل سیاسی و حاکمیتی است؛ آنچنان که علامه طباطبائی، خود به همراه جمعی از نویسندگان و متفکران، پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، یکی از آثار مستقل در زمینه مرجعیت و رهبری را به مسئله «حاکمیت دینی در عصر غیبت» اختصاص داد.

همچنین بررسی آثار فردی مفسران حوزه علمیه قم نشان‌دهنده پاسخ‌گویی به این نیاز اجتماعی است. بنابراین می‌توان گفت: توجه عالمان اسلامی در حوزه علمیه قم به تفسیر آیات مرتبط با مسائل سیاسی پایه‌پای تحولات، هم نشانه نگرش نظام‌مند قرآن به مسائل سیاسی و اجتماعی و نیازهای انسان در این زمینه است که مفسران از عهده آن برآمده‌اند و هم دال بر پاسخ‌گویی عالمان حوزه قم به مطالبه عمومی در موضوع «حاکمیت دینی در عصر غیبت» است.

د. تکامل و جامعیت روش‌های تفسیری به لحاظ گستره، فراوانی و فراگیری تعدد مسائل‌ها و باورها یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تفسیری عالمان مسلمان حوزوی در باب حاکمیت دینی، گسترش مسائل سیاسی در جامعه بر اثر تألیف و تدوین آثار موضوعی در باب تفسیر آیات سیاسی است. نگاهی به مسائل مدنظر در تفسیر موضوعی آیت‌الله مصباح یزدی حاکی از گستردگی مسائل و پرداختن به شبهات متعددی است که امروزه در باب «حاکمیت دینی» و مسائل سیاسی مطرح است. این در حالی است که در تفاسیر قرآنی پیش از انقلاب به کلیات این مسائل اشاره می‌شد.

نکته قابل توجه دیگر در این باره عمق پیدا کردن مباحث سیاسی در این آثار تفسیری است و این نشان می‌دهد که به موازات نیاز جامعه به مسائل جدید سیاسی و ظهور پرسش‌های جدید از سوی جامعه در این باره، مفسران قرآن در حوزه قم، خود را موظف دیده‌اند که پایه‌پای نیازهای جامعه، قرآن را به سخن درآورند و نیازهای زمانه را پاسخ دهند. این دو موجب تمایز نسبی پرداختن به مقوله «حاکمیت دینی» از سوی عالمان معاصر حوزه علمیه قم در دهه‌های اخیر با دهه‌های نخست قرن چهاردهم شده است و تفاسیر موضوعی در مسائل سیاسی در مقابل تفسیر ترتیبی در دهه‌های نخست نیز به همین امر برمی‌گردد که جلوه اساسی آن را در دو تفسیر موضوعی معارف قرآن آیت‌الله مصباح یزدی و مفاهیم القرآن آیت‌الله سبحانی شاهدیم.

نتیجه‌گیری

۱. سیاست به‌مثابه دانش چگونگی تدبیر امور جامعه، یکی از موضوعات اساسی در آثار تفسیری متفکران معاصر حوزه قم در قرن اخیر بوده است. در قرآن کریم آیات پرشماری وجود دارد که درباره سیاست سخن می‌گوید. در تفاسیر ترتیبی به‌طورکلی مفسران کوشیده‌اند به شرح و تفسیر این آیات اهتمام داشته باشند؛ اما آنچه ذیل عنوان تفسیر آیات سیاسی یا اجتماعی امروز شناخته می‌شود، پدیده‌ای نسبتاً نوپدید است و نگارش تفسیر موضوعی در مسائل سیاسی و اجتماعی در حوزه علمیه قم بیشتر به نیمه دوم قرن اخیر برمی‌گردد.

۲. بررسی مفهوم و مسائل «حاکمیت دینی» در تفاسیر و آثار تألیفی عالمان معاصر حوزه علمیه قم و تحلیل آنها براساس شاخص‌های شش‌گانه ذکرشده در این مقاله، حاکی از آن است که مفسران حوزه علمیه قم در زمانه حاکمیت طاغوت پهلوی و در دوره حاکمیت نظام جمهوری اسلامی در ایران، به این موضوع اهتمام جدی نشان داده‌اند و هم به اجمال و هم به تفصیل و نیز به دو صورت عمیق و سطحی بدان پرداخته‌اند.

۳. از تحلیل و بررسی آثار تفسیری مفسران معاصر حوزه علمیه قم ذیل شاخص‌های شش‌گانه حاکمیت دینی (یعنی: ۱. حاکمیت دینی به‌مثابه حاکمیت عدالت و ارزش‌ها؛ ۲. پیوستگی دین و سیاست؛ ۳. ضرورت حکومت؛ ۴. مشروعیت حکومت؛ ۵. مردمی بودن حکومت؛ ۶. ساختار حکومت) به‌دست می‌آید که این اندیشمندان در آثار تفسیری خود، از جهت سلبی به مناقشه و نقد و نفی مشروعیت نظام سیاسی و بنیان‌های حاکمیت طاغوتی پرداخته‌اند؛ و از جهت ایجابی به تبیین مؤلفه‌های حاکمیت دینی و الهی دست زده و به تشریح ابعاد این حاکمیت، به‌ویژه در عصر غیبت معصوم علیه السلام پرداخته‌اند.

۴. تأمل در دستاوردهای تفسیری عالمان معاصر حوزه علمیه قم درباره «حاکمیت دینی» در این دوره حاکی از آن است که هرچه به دهه‌های پایانی قرن چهاردهم هجری شمسی نزدیک‌تر می‌شویم، مشاهده می‌کنیم که بر ارتقای کمی و کیفی و تنوع موضوعی این‌گونه آثار و پژوهش‌های تفسیری از ابعاد گوناگون افزوده شده است.

منابع

- بیانات رهبر معظم انقلاب، در: KHAMENEI.IR
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۴۱، «ولایت و زعامت»، در: *بخشی درباره مرجعیت و روحانیت*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *تسنیم در تفسیر قرآن کریم*، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۳، *تسنیم در تفسیر قرآن کریم*، قم، اسراء.
- راش، مایکل، ۱۳۹۵، *جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، سمت.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۰، *مفاهیم القرآن*، چ سوم، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سجادی، سیدابراهیم، ۱۳۷۵، «شکوفایی تفسیر موضوعی در بستر قرن اخیر»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۷ و ۸ ص ۱۲۸-۱۴۹.
- شمس، سیدمحمدکاظم و دیگران، ۱۳۸۳، *مؤسس حوزه: یادنامه حضرت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری*، قم، بوستان کتاب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۳۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ نهم، قم، جامعه مدرسین.
- فرجاد، محمد، ۱۳۷۵، «نبایسته‌ها در تفاسیر یک صد ساله اخیر»، *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۷ و ۸ ص ۲۰۶-۲۳۱.
- قاضی، ابوالفضل، ۱۳۸۷، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران، دانشگاه تهران.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۹، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- نصیری، علی، ۱۳۸۴، «مبانی کلامی تفسیر موضوعی»، *اندیشه نوین دینی*، ش ۳، ص ۷۳-۱۰۶.
- واعظی، احمد، ۱۳۸۶، *حکومت اسلامی*، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- ویژه، محمدرضا، ۱۳۸۵، «مفهوم تازه حاکمیت در حقوق عمومی»، *سیاسی اقتصادی*، ش ۲۳۱ و ۲۳۲، ص ۳۴-۴۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی